

بزرگ‌ترین ستایشگر و ستایش‌شونده



حضرت محمد(ص) در حدیثی می‌فرماید من اوقاتی را با حق دارم که هیچ پیغمبر اولوالعزمی نمی‌تواند آن‌جا بیاید و هیچ فرشته عالی مقامی نمی‌تواند آن‌را داشته باشد. آن‌جا خلوتگاه حق و من است.

حضرت محمد(ص) در حدیثی می‌فرماید من اوقاتی را با حق دارم که هیچ پیغمبر اولوالعزمی نمی‌تواند آن‌جا بیاید و هیچ فرشته عالی مقامی نمی‌تواند آن‌را داشته باشد. آن‌جا خلوتگاه حق و من است.

همه پیامبران از غیب آمده‌اند اما آمدن حضرت محمد(ص)، آمدن دیگری است. حضرت موسی(ع) کلیم‌الله است و مستقیم با خدا حرف زده است، هرچند به این مقام نرسید که خدا را ببیند و خداوند در مقابل 171#& رب ارنی؛ او پاسخ داد 171#&؛ لکن انظر الی الجبل؛ همچنین حضرت ابراهیم(ع) خلیل‌الرحمن است، مقام خلت مقام دوستی است و حضرت عیسی(ع) نیز روح‌الله است.

نوع نبوت این‌ها نیز همچون نوع شریعتشان با یکدیگر متفاوت است. وحی حضرت موسی(ع) در ده فرمان خلاصه شده است. حضرت مسیح(ع) روح‌الله است یعنی ملکوت را به زمین آورده است. هرچند که متأسفانه ملکوتی که حضرت مسیح(ع) به زمین آورد، تبدیل به کلیساهای پر زرق و برق شد و یهودیان نیز که 171#& ارض موعود؛ آن‌ها ملکوت است، به دنبال آن در زمین می‌گردند و آن‌را بین نیل و فرات می‌دانند.

اما حضرت ختمی مرتبت کیست؟ او حبیب‌الله است. نامش احمد است و 171#&؛ الحمد من الحمد؛ حمد، دوست داشتن و ستایش است و احمد یعنی بزرگ‌ترین ستایشگر و ستایش‌شونده، و به این دلیل او حبیب است. اگر معنی عشق را بدانید، حبیب‌الله یعنی عاشق‌الله که از خلیل و روح و کلیم بالاتر است. حبیب هم خلیل است، هم روح و هم کلیم. حضرت محمد(ص) رحمة للعالمین است.

قدری باید به رحمت حضرت توجه داشته باشیم. اسلام دین رحمت است و اصلاً خشونت در آن نیست و این‌جاست که سعدی می‌گوید 171#&؛ بلغ العلی بکماله / کشف الدجی بجماله؛ یعنی حضرت محمد(ص) ظلمت را برد و نابود ساخت. یعنی ظلمت جهل و تعصب و دروغ و نفاق و ریا و دورویی را زدود. و سعدی ادامه می‌دهد 171#&؛ حسنت جمیع خصاله؛ یعنی همه خصلت‌هایش حسن است.

هر کس حضرت را می‌دید مجذوب او می‌شد. وجودش معجزه بود و همه را جذب می‌کرد. سعدی سپس می‌گوید 171#&؛ صل و علیه و آله؛ و درود می‌فرستد به این موجود آسمانی که به زمین آمد و ختم نبوت را اعلام کرد زیرا بالاتر از اوئی در تصور نیست.

سعدی در زبان فارسی و عربی افصح المتکلمین است و فصاحتش در این دو زبان بر هیچ کس پوشیده نیست. قرن‌ها از زمان سعدی می‌گذرد؛ ولی امروز هرکس آن‌را می‌خواند، لذت بسیار برده و آن‌را می‌فهمد. در حالی‌که امروز جوانان انگلیسی زبان شکسپیر را نمی‌فهمند. ما امروز به زبان سعدی حرف می‌زنیم. 700 سال است که ما به زبان سعدی سخن می‌گوییم.

سعدی بر زبان عربی نیز به همین اندازه مسلط است. در مصرع 171#&؛ بلغ العلی بکماله؛ و 171#&؛ بلغ؛ یعنی 171#&؛ رسید؛ و 171#&؛ علی؛ یعنی 171#&؛ هر چه بالاتر؛ ولی درباره 171#&؛ بکماله؛ باید ببینیم ضمیر این کمال به چه چیز برمی‌گردد. ضمیر در ادبیات عرب مرجع می‌خواهد.

در لفظ دو احتمال وجود دارد، یکی این که ضمیر کمال به بالغ برگردد، یعنی به کمال حضرت محمد(ص) و به این معنا که چون کامل بود بالا رفت و به کمال خودش رسید. دوم این که سعدی متوجه این معنی نیز بوده که مرجع ضمیر کمال، می‌تواند 171#&؛ علو؛ باشد. یعنی رسید به کمال علو و هر آن‌چه می‌شود در علو تصور کرد. یعنی به آن‌چه اندر وهم ناید. یعنی به حق رسید، به خدا رسید. سعدی چقدر هوشیارانه حرف زده است و می‌بینیم که هر دو معنی در این مصرع وجود دارد.

(خلاصه سخنرانی دکتر دینانی در آیین گرامیداشت میلاد پیامبر در کتابخانه و موزه ملی ملک)